



۲۰۲۱/۰۲/۰۲



خلیل الله معروفی

تذکر:

چند روز پیش مقاله جالبی را در مورد مرحوم "استاد ضیاء قاریزاده" در "آریانان افغانستان آنلاین" خواندم، که از قلم توانای داکتر صاحب "ظاهر جان عزیز" رقم پذیرفته است. بلافاصله کامنتی در نظرخواهی منتشر کردم و وعده سپردم، که مقاله چندین سال پیش خود را درباره این شاعر نقاد و دلسوز رنجبران، عرضه کنم؛ و بسیار معذورم، که این مأمول را دیرتر، معمول میدارم!!!

مقاله ای، که اینک تقدیم میشود، به تاریخ ۱۷ سپتمبر ۲۰۰۷ در پورتال "افغان جرمن آنلاین" منتشر گشته بود. چون آن پورتال بنا بر تجویز غلط و عاقبت نیندیشانه خود، آرشیفم را نابود کرد، تصمیم گرفتم تا لاقلاً تعدادی از مقالات این آرشیف را در پورتال خود ما، "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" احیاء کنم. از جمله دوصد و پنجاه مقاله ای، که در ظرف دو و نیم سال عضویت فعالم در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر کرده بودم، فقط پنجاه مقاله را در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" اشاعه دادم - به علاوه ۲۲ قسمت از خاطرات ایران را. البته "خاطرات ایران" حجم به مراتب بیشتر دارد و متباقی در دفترهای شست و شش گانه یادداشت‌هایم درج میباشد. بسیار زیاد و از ته دل آرزومندم، که عمر و صحت اجازه بدهد تا تمام خاطراتم را، که در سفرهای بی شمار و دور و درازم، در آن سامان رقم زده ام، در وبسایت "آریانا افغانستان آنلاین" منتشر ساخته بتوانم. و من الله التوفیق

(خلیل الله معروفی - همبورگ - هفتم فیروی ۲۰۲۱)

غلام همت والای بابہ خارکشم که خار غم کشد و منت خسان نکشد



فکرم در صفحات عمر دراز، که گوئی ثانیه ای بیش نبوده، میگشت و از این طرف تا آن طرف را به اصطلاح شیرین کابلی، "گزمیکرد". ناگهان در صنف پنجم و یا ششم مکتب قرار گرفتم و کتاب قرائت فارسی (دران زمان زبان "دری" ما را هم به غلط "فارسی" میگفتند) پیش رویم گذاشته شد. میخواندم و میخواندم و میخواندم، تا به قطعۀ جانانه ای با مطلع بالا رسیدم، که شهکاری ست از "استاد ضیاء قاریزاده". گفتم چرا برداشت امروزه خود را ازین منظومه پرمحتوا و عالی الاعلا نویسم و تقدیم خوانندگان ارجمند نکند؟

من تمام این قطعۀ را مینویسم؛ با وجود این اطمینان، که اکثریت مکتب دیدگان آن دوره و ادوار ماقبل و مابعدش این قطعۀ پرمعنی و مطمئن را خوانده بودند و باز با این یقین، که دوستداران شعر و ادب دیار ما با این پارچۀ کم نظیر و بلکه بی همتا آشنا میباشند:

غلام همت والای بابہ خارکشم که خار غم کشد و منت خسان نکشد
ز صبح تا سر شب پای وی به رفتارست عجب، که آبله از دست او فغان نکشد

ز دشت تا سر بازار، اشک آبله اش
 ز بار خُـسار ازان شانه اش نشد خالی
 رهین دوش خود و پای خارپوش خود است
 همیشه تکیه به بازوی خویشتن دارد
 عروس خوشگل مقصد کسی به دوش کشد
 خطی کشیده ز گوهر، که کهکشان نکشد
 که بار مَنّت دونـان پی دو نان نکشد
 ازآنکه مَنّت مرهـم ز ناکسان نکشد
 ز دستگیـری بیگانه امتنان نکشد
 که نقد وقت ز کف، مفت و رایگان نکشد

این قطعه را از روی «گزینه منظومه های انتقادی و اصلاحی ضیاء قاریزاده» چاپ انجمن فرهنگی - اجتماعی افغانهای باشنده کانادا، ۱۹۹۴ تورونتو، کانادا» برگزفتم. درین رساله مصراع اول بیت آخر؛ یعنی "مقطع"، چنین آمده است:

"عروس خوشگل عشرت کسی بدوش کشد".

من مگر درست به یاد دارم، که در آوان صباوت کلمه "عروس خوشگل مقصد ... " خوانده بودیم و این ترکیب رساتر هم هست. چون در عرف ادبیات ما "شاهد مقصد" و "شاهد مقصود" و "شاهد مطلب" و "شاهد مطلوب" و "شاهد مراد" و غیرهم معمول است - و منظور از "شاهد" همانا "عروس" و "معشوق" و "محبوب" است، که "عشرت" را خود به خود تضمن میکند!!!

هسته این قطعه پندآمیز، بر "همت" و "اتکاء به خود" نهاده شده و بر عُتْو و مناعت نفس، که خاصه انسانان آزاده است. عیناً به مانند "بابه خارکش" پیر و قد خمیده و به اصطلاح ایرانی "کوزپشت"ی، که با وجود از دست دادن جوانی و نیروی شادابی، بر بازوان توانای خود متکی بود. کار میکرد و عرق جبین بر زمین میریخت، تا از حاصل کار و کدّ یمین خود، نفقه عائله و "چوچ و پوچ" خود را تأمین کند.

وقتی این جمله را مینویسم، به یاد هزاران و صدها هزار هموطن کهنسال خود می افتم، که با وجود کبر سن، با محاسن سفید و مبارک خود، کار میکردند و زندگانی خود را از مُرد شست خویش پیش میبردند. دهقانان پیر هشتادساله را دیده بودم، که سر زمین خود بیل میزدند، قلبه میکردند، میکاشتند، درو میکردند، حاصل میگرفتند و ازین حاصل نه تنها خود، بلکه یک مملکت را نان و خوراک میدادند. حمّالان و به اصطلاح عامّ ما "جوالی ها"ی ریش سفیدی را به یاد دارم، که بار گران چندین سیره آرد و زغال و چوب را تا فواصل بسیار دور حمل میکردند و چند رویه اجرت میگرفتند. این بار سنگین را روزانه باربار میبردند و پولی اندک برای امرار معاش کمائی میکردند. و خوراک چاشت شان نان و میده انگور و توت و حدّ اکثر یک چاینک چای تلخ میبود. مزدورکارانی به خاطر میگذرند، که در عین پیری، با قوّت جوانی بر سر تعمیر کار میکردند، خشت و گل حمل میکردند و از صبح تا شام کار ثقیل و طاقتفرسائی را بر خود هموار نموده و در آخر روز بیست سی افغانی حاصل میکردند. بلی؛ اینان، این هموطنان معرّز و باغیرت ما تمام این کارهای شاقّه را متحمل میگردیدند، تا از پول حلال - حلال به مانند "شیر مادر" - زندگانی خود و اهل بیت خود را برآورده سازند. اینان ننگ میدانستند، که با تن سالم، از کسی استمداد کنند و کمک بخواهند!!!

"استاد قاریزاده"، که خداوند بزرگ ایشان را در کمال سلامت نگه دارد(۱)، از تمام رنجبران عرقریز وطن، به شکل سمبولیک "بابه خارکش" را برگزیده و غلام همت چنین انسان باهمت و متکی به خود، میگردد و در وصفش قطعه ای عالی انشاد میکند، که تا جهان است بر سر زبان است!!!

این ترانه جانانه از نگاه شکل و لفظ از ترکیبات مصدر "کشیدن" بافته شده است.

- "خارکش": کسی، که خار میکشد و افسانه های فولکلوریک "بابه خارکش" زبانزد خاص و عام ماست و کسی نیست، که دوره کودکی را در وطن عزیز ما گذرانده و از "بابه خارکش" نشنیده باشد.

- "خار غم کشیدن" در برابر "منت خسان کشیدن" به کار رفته و چه زیبا پیوند داده استاد قاریزاده کلمات "خار" و "خس" را. کلمه "خس" در دو معنی استعمال میگردد، یکی "شخص پست و دون همت و فرومایه" و دگر همان "ریزه کاه و گیاه". در حالی، که "خار" و "خس" باهم تجانس دارند، شاعر "خسان" را به حیث جمع "خس" به کار برده و مفهوم اولی را از آن اراده فرموده. البته درینجا "غم" به "خار" تشبیه گردیده است.

- "فغان کشیدن آبله": شاعر در عجب افتیده است، که آبله های پای بابه خارکش از دست کار طاقتفرسایش، به فریاد اندر نمیشود و فغان نمیکشد.

- "کهکشان" مخفف "کاهکشان" (۲) و ترکیب زیبایی ست مرکب از "کاه" و "کشان" - "کشان" استمرار و جاری بودن عمل "کشیدن" را نشان میدهد - یعنی مسیری، که از کشیدن "کاه" راست گردد (۳). و چقدر زیبا ترکیب فرموده استاد، "اشک آبله" را، که در مسیر راه خطی از گوهر میکشد، خطی، که کهکشان هم به گردش نرسد. شعراء "اشک" را مُدام با "گوهر" تشبیه کرده اند و وقتی "گوهر یتیم" گویند، منظورشان "قطرات اشک یتیم" است.

- "بار منت کسی را کشیدن" و آن هم به خاطر یکی دو نان: استاد از "تجنیس کامل" استفاده کرده و "دو نان" (دو دانه نان) را در برابر "دونان" به کار گرفته است، که جمع "دون" و در معنای "اشخاص فرومایه و پست" است. میفرماید، که همین "بابه خارکش" ریش سفید با پشت دوتای خود، به خاطر نان، منت دونان و فرومایگان را نمیکشد!!! بلی هموطن عزیز؛ رنجبران و زحمتکشان وطن همه بر همین قرارند، که عرق بریزند، رنجه را تحمل نمایند، ولی با سر بلند و قامت افراشته، وارسته و آزاده بزیند (زندگی کنند)!!!

توضیحات:

- ۱ - در آن زمان استاد قاریزاده در قید حیات بود.
 - ۲ - "راست کردن" ترکیب زیبایی عامیانه دری ماست، که از زمانه های بسیار پیش به یادگار مانده و خصوصاً در کلام روستائیان ما جاری و ساری ست. ضمن مضمون مبسوط "سَرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری" در مورد مصدر مرکب "راست کردن" شرحی مفصل نوشته بودم، که مایلم آن را درینجا عیناً نقل کنم: «راست کردن = درست کردن، ساختن(خصوصاً روستائیان کابل زیاد به کار میبردند). حکیم ناصر خسرو بلخی در کتاب مشهور خود به نام "سفرنامه"، فرموده:
- «و این شهر صُور معروف است به مال و توانگری در میان شهرهای ساحل شام. و مردمانش همه شیعه اند، و قاضی بی بود آنجا، مردی سنی مذهب، پسر ابو عقیل میگفتند. مرد نیک منظر و توانگر. و در شهر مشهدی راست کرده اند، و آنجا بسیار فرش و طرح قنادیل و چراغدان های زرین و نُقرگین نهاده.»
- (ص ۱۹ سفرنامه، چاپ نادر وزین پور)
- شهر "صور" در لبنان امروزی قرار دارد. "مشهد"؛ یعنی "محل حضور یافتن، شهادتکده، مقبره" و در متن، "محل تجمع مردم" و به حساب امروز "سالون شهری".
- شیخ اجل "سعدی شیرازی" در "بوستان" فرموده:

یکی پنجه آهنین راست کرد که با شیر زور آوری خواست کرد

کسی پنجه بُکسی ساخته بود(درست کرده بود) و میخواست به جنگ شیر برود و گویا با شیر زور آزمائی و به فرموده عوام نازنین کابلی، "زور آزمایی" کند. حکایت شیرین و پندآمیزی ست، که بهتر است به تامل از نظر بگذرانیم:

یکی پنجه آهنین راست کرد	که با شیر زور آوری خواست کرد
چو شیرش به سر پنجه، در خود کشید	دگر زور در پنجه خود ندید
یکی گفتش: آخر چه خُسی چو زن!!!!؟؟	بسه سر پنجه آهنینش بزن
شنیدم، که بیچاره در زیر گفت	نشاید بدین پنجه با شیر گفت

(ص ۳۰۰ کلیات، چاپ مرحوم فروغی)

انتساب "زنان" به جُبن و کم شهامتی در "ادبیات دری" بسیار زیاد دیده میشود، که از طرز تفکر و دید همان روز الهام میگیرد و متأسفانه هنوز هم مردم بدین باور اند!!!»

مطالعه مقاله "سَرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری" را برای آن هموطنان عزیزی، که از اصالت "زبان دری افغانستان" اطلاع ندارند و کورکورانه از "فارسی ایران" تقلید میکنند، صمیمانه و در کمال عجز سفارش میکنم. این مضمون در آرشیف "خ. معروفی" در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" و نیز در پورتال "افغان جرمن آنلاین" بردوام قابل دریافت است.

۳ - "کهکشان" را در زبانهای فرنگی Galaxy و Galaxie خوانند، که از زبان "یونانی قدیم" galaxias (γαλαξίας) برخاسته و این از لغت یونانی gala (γάλα) به معنای "شیر" اشتقاق گردیده. در زبان المانی Milchstrasse گویند، که لفظاً در معنای "جاده شیر" است و در لسان انگلیسی یا بهتر است بگویم، "انگریزی"، Milky Way نامیده شود، که باللفظ و تحت اللفظ معنای "جاده شیری" را میدهد. در زبان "چکی"، که زبانی ست از خانواده "زبانهای سلاوی" و نیز مربوط به خانواده بزرگ "هند و اروپائی"، Mlečná Dráha و در معنای "مسیر شیری" نامند. شاید در زبانهای دیگر اروپائی نیز این لغت با "شیر" که باطناً عبارت از همان gala (γάλα) "گالا"ی یونانی میباشد، پیوند خورده باشد. مسلم مگر اینست، که تمام این ترکیبات در واقع ترجمه تحت اللفظ و باللفظ از "یونانی باستان" استند.

بعض فرهنگهای لغت چاپ ایران "گلکسی" Galaxy را به اقتفاء از زبان انگریزی "راه شیری" ترجمه کرده اند، که ترجمه ای باللفظ و از نظر من، بسیار زیاد "فبیح" است. زیرا وقتی ترکیب بی اندازه رسا و قشنگی چون "کهکشان" موجود باشد، ضرورتی دیده نمیشود، که به ترجمه تحت اللفظ و مُضحکی دست بزنیم و مزاج و طبیعت زبان دری/فارسی خود را نادیده بیانگاریم. البته در عوض کلمه خوشنما و خوشنوا "کهکشان"، شاید بتوان از ترکیب "کاهریزان" یا مخففش "کهریزان" هم کار گرفت و این دو ترکیب آخرین، که همین اکنون از ذهن این قلم برخاست، شاید مقبول نظر "لغتنگاران" و "لغتپردازان" قرار گیرد - خدا داند!!!

(خلیل الله معروفی - برلین - ۱۷ سپتمبر ۲۰۰۷)



برای مطالب دیگر خلیل الله معروفی، بر روی عکس کلیک کنید